

بابک خرم دین

بقلم آقای سعیدی

۲

قطعا بابکیان یا خرم دینان منحصر باتباع بابک در آذربایجان نبوده اند بلکه در سایر نواحی ایران مخصوصاً در مرکز ایران و در اطراف اصفهان و ناحیه جبال یعنی تمام قلمروی که میان آذربایجان و طبرستان و خراسان و بغداد و فارس و کرمان و خوزستان واقعست و شامل ناحیه نهاوند و همدان و ری و اصفهان و کاشان و قم و سمنان و دامغان و قزوین است خرم دینان بوده اند و بیشتر در روستاها و کوهستانها زندگی میکردند و هرگاه که فرصت می یافته اند خروج میکردند و مخالفین خود را چه بی خبر و چه در میدان جنگ میکشیدند و چون ازین حیث و بیشتر از آن جهت که قلمرو ایشان همان قلمرو باطنیان در قرن پنجم و ششم بوده است ایشان را جزو باطنیان شمرده اند. از قراین میتوان حدس زد که مذهب خرم دین از دو عنصر اصلی مرکب بوده است نخست يك عنصر ایرانی پیش از اسلام که شاید بعضی از عقاید مزدک جزو آن بوده و دوم يك عنصر ارتجاعی ایران بعد از اسلام که مانند تمام نهضت های دیگری بوده است که در گوشه و کنار ایرانین و وطن پرست برای کوتاه کردن دست توانائی خلیفه عرب پیش آورده اند و این نهضت جاویدان و بابک هم مانند نهضت های ابو مسلم و ماه آفرید و مقنع و سنباد و قرمطیان و صاحب الزنج و کرامیان و سایر شعب خوارج ایران و شعوبه ایران بوده است و بهمین جهت است که مورخین و دیگر کسانی که در باب ایشان سخن رانده اند درست نتوانسته اند حقیقت را بدست آورند.

ابو منصور بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق در باب مزدکیان مینویسد که صنف اول از اصحاب اباحه مزدکیان بودند و صنف دوم خرم دینان که در دولت اسلام ظاهر شدند و ایشان دو طایفه اند بابکیان و مازیاریان و هر دو بمعمره معروفند و بابکیان پیروان بابک خرمی اند که در کوهستان بزدین در ناحیه آذربایجان خروج کرد و پیروان بسیار یافت و مجرمات را مباح میدانست و مسلمانان بسیار را کشتند و خلفای بنی العباس سپاه بسیار بریشان فرستادند با افشین حاجب و محمد بن یوسف ثغری و ابودلف عجلی و دیگران و این سپاه مدت بیست سال با ایشان روبرو

بود تا اینکه بابک و برادرش اسحق بن ابراهیم را گرفتند و در سرمن را در زمان معتصم بدار کشیدند.

همین مؤلف جای دیگر در باب باطنیان گوید: که دعوت باطنیان نخست در زمان مأمون آشکار شد و سپس در زمان معتصم انتشار یافت و گویند افشین که صاحب سپاه معتصم بود دلش گروگان بابک خرمی بود و دعوت وی را پذیرفته بود و این خرمی در ناحیه بزین خروج کرد و مردم آن کوهستان خرمی بر طریقه مزدکی بودند و خرمیان و باطنیان همداستان بودند و خلیفه افشین را که دوستدار مسلمانان شناخته شده بود بجنگ وی فرستاد و او در باطن با بابک دست یکی داشت و در کشتار و هتک زنان او را یار بود پس افشین را یاری فرستاد و محمد بن یوسف تهری و ابودلف قاسم بن عیسی عجلی بوی پیوستند و سپس سران سپاه عبدالله ظاهر نیز ایشان را یاری کردند و شوکت بابکیان و قرمطیان بر سپاه مسلمانان افزون شد تا این که شهری که معروف بود ببرزند از ترس بابکیان برای خود ساختند و چند سال جنگ در میان بود تا خدای مسلمانان را یاری کرد و بابک اسیر شد و در سرمن را بسال ۲۲۳ او را بدار آویختند و برادرش اسحق نیز گرفتار شد و او را در بغداد با مازیار خداوند سرخ عامان (محمزه طبرستان و گروگان بدار زدند. صرف نظر از خطاهای فاحشی که در بسیاری از کلمات روی داده و تحریف شده است این مؤلف در این سخنان دو اشتباه بزرگ کرده نخست آنکه نام برادر بابک را اسحق بن ابراهیم نوشته و در تمام مراجع دیگر همه جا نام برادر بابک را عبدالله ضبط کرده اند چنانکه پس از این خواهد آمد، هر چند که ابن الندیم در کتاب الفهرست نام بدار بابک را عبدالله آورده است. اسحق بن ابراهیم ابن مصعب پسر عم ظاهر ذوالمینین (ظاهر بن حسین بن مصعب) از رجال معروف خاندان طاهری است که امیر بغداد بوده و عبدالله برادر بابک را از سامرا نزد وی فرستاده اند و او در بغداد وی را بدار آویخته است. دیگر آنکه برادر بابک را در بغداد با مازیار بدار نزدند چه عبدالله برادر بابک را در سال ۲۲۳ در بغداد بدار آویختند و مازیار را در سال ۲۲۵ دو سال پس از آن در بیرون شهر سامرا بر تالی که با سم کنیسه بابک معروف شده و پس از این ذکر آن خواهد آمد در جوار دوجوبه دار دیگری که بر یکی از آنها جسد بابک و بر دیگری بیکر یا طس رومی بطریق عموریه را آویخته بودند بدار زده اند.

نظام الملک در سیاست نامه گوید: بهر وقتی خرم دینان خروج کرده اند و باطنیان با ایشان یکی بوده اند و ایشان را قوت داده که اصل هر دو مذهب یکی است و جای دیگر گوید: اما قاعده مذهب ایشان آنست که رنج از تن خویش برداشته اند و ترک شریعت بگفته چون نماز و روزه و حج و زکات و حلال داشتن خمر و مال و وزن مردمان هر چه فریضه است از آن دور بوده اند هر گه که جمعی سازند تا جماعتی بهم شوند یا بهمی بنشینند و مشاورت کنند ابتدای سخن ایشان آن باشد بر کشتن ابومسلم صاحب دولت دریغ خورند و بر کشتند اولعت کنند و صلوات دهند بر مهدی فیروز و بر هارون پسر فاطمه دختر بومسلم که او را کودک دانا خوانند و بتازی الفتی العالم و از

اینجا معلوم گشت اصل مذهب مزدك و خرم دين و باطنیان همه یکی است .
 یاقوت در معجم البدان در کلمه « بز » گوید در آنجا محمره معروف بخرمیه
 آشکار شدند و بابك از آنجا بیرون آمد و منتظر مهدی بودند .

ابن اثیر در وقایع سال ۲۰۱ گوید: درین سال بابك خرمی بر مذهب جاویدانیه
 بیرون آمد و ایشان پیروان جاویدان بن سهل خداوند بز بودند که دعوی کرد که روح
 جاویدان در ورفته و ایشان از فروغ مجوس اند و مردانشان مادر و خواهر و دختر را نکاح
 کنند و بهمین جهت ایشان را خرمی خوانند و بمذهب تناسخ معتقد بودند و می گفتند
 روح از حیوان بغیر حیوان می رود . اعتمادالسلطنه در منتظم ناصری در همین مورد
 گوید : ابتدای امر بابك خرمی و ظهور او در میان طایفه جاویدانیه که معتقد بتناسخ
 بود و می گفت ارواح نقل با بدان مینمایند .

سید مرتضی داعی رازی در کتاب تبصرة العوام در باب فرق غالبان گوید :
 بدان که این قوم را در هر موضعی بلقیبی خوانند در اصفهان و نواحی آن خرمیه در
 قزوین وری مزدکی و سنبادی و در آذربایجان ذقوله و در ماوراءالنهر معان و سپس
 در باب فرق اسمعیلیه می نویسد : چهارم بابکیه اند و بابك ملعونی بود از آذربایجان قوم
 بسیار بروی جمع شدند و در زمان معتصم خروج کرد و بعد از مصاف بسیار او را گرفتند
 و هلاک کردند و اندکی بعد گوید : فرقه هیجدهم اسمعیلیه و ایشان را باطنیه و قرامطه
 و خرمیه و سیقیه و بابکیه و محمره خوانده اند .

شهرستانی در کتاب الملل والنحل در باب هاشمیه گوید : اتباع ابی هاشم محمد
 ابن حنفیه و از پیروان امامت عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و خرمیه
 و مزدکیه در عراق از ایشانند و نیز جای دیگر در باب غلات گوید : غالبه هر کدام را
 لقبی است در اصفهان خرمیه و کبودکیه و درری مزدکیه و سنبادیه و در آذربایجان ذقوله
 و در جای دیگر محمره و در ماوراءالنهر مبیضه خوانند .

سمعانی در کتاب الانساب گوید : بابکیه منسوب ببابك بن مرداس اند و او
 مردی بود که در زمان مامون در آذربایجان بیرون آمد و در زمان معتصم کار او بالا گرفت
 و سپاه بسیار از مسلمانان بچنگ وی فرستادند و افسشین سیه سالار معتصم بر و ظفر یافت و
 او را بسامرا برد و معتصم گفت که او را زنده بدرزنند و علمای سامرا او را صب کردند و
 از بابکیان تا امروز گروهی در کوههای بزین مانده اند و دست نشانده امرای آذربایجانند
 و ایشان خرمیه اند و هر سال شبی دارند که زنان و مردان گرد آیند و چراغ را خاموش
 کنند و هر مردی که بزنی دست یافت از آن اوست و مردی داشته اند بیش از اسلام
 که او را شروین نامند و از محمد و پیامبران دیگر بالاتر می شمارند و تا این زمان در
 محافل و خلوتها و مناجات خود برای وی نوحه می خوانند و در کوههای همدان جائیست
 که آنرا شهر شروین نامند که باو نسبت دهند. پس از آن در جای دیگر گوید خرمیه
 طایفه ای از باطنیان اند که ایشان را خرم دینیه نامند یعنی هر چه خواهند و میل ایشان
 بدان باشد بکنند و این لقب از آنست که مجرمات را مباح دانند و از خمر و سایر لذات
 و نکاح ذوات المحارم و آنچه لذت برند روا دارند و از این جهت بمزدکیان از مجوس

شبهه اند که در ایام قباد بیرون آمدند و تمام زنان را مباح کردند و محرمات دیگر را نیز مباح دانستند تا اینکه انوشیروان بن قباد ایشان را کشت .

نکته مهمی که از این گفتار سمعانی بر میآید اینست که خرم دینان تا اواسط قرن ششم که زمان زندگی سمعانی بود در همان نواحی که بابک بوده و پس از این توضیح خواهیم داد بوده اند زیرا که سمعانی در شهر مرو روز دوشنبه ۲۱ شعبان ۵۰۶ ولادت یافته و در همان شهر شب اول ربیع الاول ۵۶۲ رحلت کرده است .

اما جاویدان استاد بابک که نام وی را باختلاف جاویدان بن سهل یا جاویدان ابن شهرک یا جاویدان بن شهرک نوشته اند پیشوای خرم دینان پیش از بابک بوده و نام پدر وی ظاهراً شهرک بوده است و شهرک و سهل هر دو تحریفی است از کلمه شهرک که گویا از کاتب و ناسخ ناشی شده است. یعقوبی در کتاب البلدان می نویسد که مردم شهرهای آذربایجان مخلوطی هستند از عجم آذری و جاویدانیه که مردم شهر بند باشند که بابک در آنجا بود . طبری در وقایع سال ۲۰۱ می نویسد درین سال بابک خرمی بر مذهب جاویدانیه بیرون آمد و ایشان پیروان جاویدان بن سهل خداوند بند بودند و دعوی کرد که روح جاویدان درو دمیده شده است و فتنه آغاز کرد .

قلمرو خرم دینان و پیروان این مذهب تقریباً تمامت ایران بوده است : از یک سو بطبرستان می رسیده چنانکه در باب مازیار می نویسد که چون بر معتمم خروج کرد تمام مسلمانان را از کار دور کرد و بجای ایشان زرتشتیان و خرم دینان را گماشت و بر مسلمانان مسلط کرد و ایشان را گفت که مسجد ها را ویران و نشانه اسلام را نابود کنند. از سوی دیگر بلخ میرسیده است چنانکه ابن الندیم در کتاب الفهرست گوید بعضی از مردم بومسلمیه را خرم دینیه می نامند گویند در بلخ جماعتی از ایشان هست . از سوی دیگر در آذربایجان و نواحی اصفهان و کرج و لرستان و خوزستان و همدان و بصره و ارمنستان و قم و کاشان و ری و خراسان نیز بوده اند چنانکه مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف گوید : در باب جاویدانیه که پیروان جاویدان بن شهرک خرمی استاد بابک بودند در کتاب خود فی المقالات فی اصول الدینات و در کتاب سرالاحیاء گفته ام که مذاهب خرمیه و کوزکیه و کوزک شاهیه و غیره از ایشان در نواحی اصفهان و برج و کرج ابی دلف و وزین یعنی زرمقل و وزز ابودلف و روستای ورسنجان و قسم و کوزکشت از اعمال صیمره از مهرجان قنق (۱) و بلاد سیروان و اربوجان از شهرهای ماسبدان و همدان و ماه کوفه و ماه بصره و آذربایجان و ارمنستان و قم و کاشان و ری و خراسان و سایر نواحی ایران بوده اند .

در میان صاحبان مذاهب در ایران بجز بابک خرم دین دیگری هم بنام بابک بوده است که بعضی از مؤلفین این دورا اشتباه کرده اند و ابن الندیم در کتاب الفهرست در باب این بابک دوم گوید : خولانیه پیروان ملیح خولانی اند و او شاگرد بابک بن

(۱) تقریباً در تمام کتابهای فارسی و عربی نام این محل را که در حدود خرم آباد امروز بوده است بخطا «مهرجان قنق» ضبط کرده اند و مسلمست که باید «مهرجان قنق» نوشت زیرا که معرب کلمه فارسی «مهرگان کده» است

بهرام بود و بابك شاگرد شیلی بود و او با شیلی موافقت داشت و بر مذهب یهود میایستاد. ناحیه‌ای که بابك خرم دین در آن فرمانروائی می کرده و دین خویش را در آن رواج داده است ناحیه وسیعی است در شمال غربی ایران که قسمتی از آن جزو آذربایجان قفقاز (ایران) و قسمتی جزو آذربایجان ایران است ، از جانب جنوب بحدود اردبیل و مرند از جانب مشرق بدریای خزر و ناحیه شماخی و شیروان و از جانب شمال بدشت مغان و سواحل رود ارس و از سمت مغرب بنواحی جلفا و نخجوان و مرند می‌رسیده یعنی شامل ناحیه اردبیل و دشت مغان و ارس وارد و با دو جلفا و نخجوان و مرند بوده و محل اقامت وی در قسمت شمالی کوهستان سیلان بوده است و بواسطه دشواری راهها و سردی این ناحیه و کوههای بلند مدت‌های مدید کسی بر ایشان دست نیافت و بیش از ۳۰ سال هر چه سپاه بجننگ ایشان فرستادند کاری از پیش نبرد و عاقبت بخیانت بر بابك دست یافتند. مورخین زمان اقامتگاه بابك را کوهستان بڈ (بفتح باو تشدید ذال) نام برده اند و بعضی ببتیبه « بڈین » می نویسند و ظاهراً کوهستان بڈیا بڈین همان ناحیه کوهستانی جنوب دشت مغان بوده است . ابن خردادبه در کتاب المسالك و الممالك مسافت را از اردبیل تا شهر بڈ که اقامتگاه بابك بوده است چنین می نویسد : از اردبیل تاخش (بضم خا و سکون شین) هشت فرسنگ و از آنجا تا برزند شش فرسنگ ، (پس از اردبیل تا برزند چهارده فرسنگ بوده) برزند ویران بود و افشین آنرا آبادان کرد ، از برزند تا سادراسب که نخستین خندق افشین آنجا بود دو فرسنگ (پس از اردبیل تا سادراسب شانزده فرسنگ بوده) از آنجا تا زهر کش که خندق دوم افشین بود دو فرسنگ (پس از اردبیل هیچله فرسنگ مسافت داشته) از آنجا تا دوال رود که خندق سوم افشین بود دو فرسنگ (پس از اردبیل تا دوال رود بیست فرسنگ بوده است) و از آنجا تا بڈ شهر بابك يك فرسنگ ، ازین قرار از اردبیل تا بڈ شهری که بابك در آنجا می‌نشسته بیست و يك فرسنگ مسافت بوده است .

از این آبادانی ها که ابن خردادبه نام می برد امروز فقط دو آبادی باقیست نخست خش که امروز در آذربایجان ایران با اسم کشنا (بضم اول) معروفست و دوم برزند و این هر دو آبادی در شمال غربی اردبیل بر سر راه مغان و اقصت و ظاهراً از شهر بڈو کوهستان بڈو یا بڈین بهیچ وجه اثری نیست . ناحیه بڈ همان ناحیه جنوبی مغانست و رود ارس از آن جاری است چنانکه مسعودی در مروج الذهب می نویسد که جریان رود ارس از بلاد بڈین است که بلاد بابك خرمی در آذربایجان بود ، منتهی مورخین عرب اغلب ارس را « الرس » نوشته اند .

یاقوت در معجم البلدان در کلمه بڈ می نویسد ناحیتی در میان آذربایجان و ایران و بابك خرمی در زمان معتصم از آنجا برون آمد ... مسعر شاعر گفته است که در بڈ محلی است که نزدیک سه جریب مساحت دارد و گویند آنجا جایگاه مردی است که هر کس خدای را دعا کند او اجابت بخشد و یابین تر از آن نهر بزرگی است که کسانی که تب مزمن دارند در آب آن خود را بشویند شفا یابند و در کنار آن رود ارس است و انار خوب دارد که در همه جهان مانند آن نیست و انجیر نیکو و انگوری دارد که باید در تنور خشک کنند زیرا که آن دیار همیشه پوشیده از ابرست و آفتاب در آن نمی‌تابد.

نیز یا قوت در معجم البلدان در کلمه ابرشتویم گوید بفتح و سپس سکون و فتح راء و سکون شین و فتح تا و کسر واو و یاء ساکن کوهی در بند از قلمرو و موغان در نواحی آذربایجان که بابک خرمی آنجا بود ...

در باب برزند ابن القیمة می نویسد که قریه ای بود که در زمان افشین بابک آنرا لشکرگاه ساخت و حصار کرد و بنا نهاد .

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب در «تومان اردبیل» می نویسد : « و در شیدان که متابل بابک خرم دین بوده در کوه اردبیل است بجانب جیلان » .

از این قرار ناحیه بند و شهر بند و کرهستان بند در جانب شرقی دشت مغان نزدیک ناحیه طالش و مجاورت سواحل غربی دریای خزر بوده است ولی چنانکه پیش ازین هم اشارت رفت بابک از یکسو تا اردبیل و مرند و از سوی دیگر تاشاخی و شروان و از یک سوی نازدوآباد و جلفا و نخجوان را بدست خویش داشته است و درین ناحیه وسیع که قسمتی از مغرب و مرکز آذربایجان امروز و جنوب غربی ازان قدیم باشد حکمرانی می کرده و دین خود را درین ناحیه رواج داده است .

مدت تسلط بابک را درین نواحی مورخین عموماً بیست سال نوشته اند و طبری سی سال می نویسد . مدت جنگهای خرم دینان بشمار درست ۶۱ سال بوده است زیرا که در سال ۱۶۲ خروج کرده اند و در سال ۲۲۳ بابک دستگیر و کشته شده است . مامون و معتصم کوشش های بسیار در دفع ایشان کردند و مدت سی و نه سال چندین بار سپاه فراوان بچنگستان فرستادند و تمام کسانی که درین مدت باشکر کشی و کار فرمائی در دربار بغداد معروف بوده اند هر یک بتوبت خویش با ایشان جنگ کرده و ناکام بازگشته اند و بعضی در زد و خورد با ایشان کشته شده اند و سبب ناکامی این همه لشکر کشان در جنگ بابک در ظاهر چنین می نماید که سرمای سخت و تنگی راههای ناحیه شرقی آذربایجان و کوهستان سیلان بوده ولی اندک تاملی در باطن امر معلوم می کند که سبب کاهرانی بابک و ناکامی دشمنان وی اتفاق کلمه مردم آذربایجان و همداستانی ایشان در پیروی نکردن از سلطه تازیان بوده و حکمرانی بابک در حقیقت جنبش ملی ایرانیان در برابر تازیان بوده است .

ابوعالی بلعمی در ترجمه تاریخ طبری در سبب برخاستن بابک چنین می نویسد : « و این بابک مردی بود که خرم دینی در آن عصر یدیت کرد و مذهب او مذهب زنادقه بود و اندر آن هیچ مقاله نبود جز دست بازداشتن مسلمانان و حلال داشتن بنیدوزنا و خواسته و هر چه بمسلمانان اندر حرام بود او حلال کرد بر مردمان و مرصانع راو بتوبت را انکار کرد تا امر ونهی از خالق برداشت و خلقی بسیار از اهل ارمنیه و آذربایجان هلاک کرد و بکفر خواند و مسلمانان را همی کشت و سپاهیهای سلطان را همی شکست و سی سال هم بدین مذهب بماند و خلق بسیار تباه کرد و سبب دراز ماندن بابک آن بود که مردمان جوان و دهقانان و خداوندان نعمت که ایشان را از علم نصیب نبود و مسلمانی اندر دل ایشان تنگ بود و شرایع اسلام از نماز و روزه و حج و قربان و غسل جنابت بریشان گران بود و می خوردن و زنا کردن و از لواطه و مناهای خدای عزوجل دست باز

داشتن ایشان را خوش نمی آمد چون در مذهب بابك این همه آسان یافتند او را اجابت کردند و تبع او بسیار شد. دیگر سبب آن بود که چند کورت سیاه سلطان هزیمت کرده بود و ماوی گاه او در کوههای ارمینیه و آذربایجان بود جایهای سخت دشوار که سیاه آنجا در نتوانستی رفتن که صد پیاده در گزازی بایستادندی اگر صدهزار سوار بودی باز داشتندی و کوهها و در بندها سخت بود اندر يك دیگر شده ، در میان آن کوهها حصارى کرده بود که آنرا بنخواندندی و اوایمن آنجای در نشسته بودی، چون لشکری بیامدی گرداگرد آن کوهها فرود آمدندی و بدیشان راه نیفتندی و او آنجا همی بود تا روزگار بسیار بر آمد ؛ چون سیاه امن یافتندی يك شب شیخون کردندی و خلقی را هلاک کردی و سیاه اسلام را هزیمت کردی تا دیگر باره سلطان بعد جهد لشکر دگر باره گرد کردی و فرستادی و بدین جماعت بیست سال بهماند و آن مردمان که در آن کوهها بودند از دهقانان و دیگران همه متابع او بودند گروهی از تبع و گروهی از بیم ... »

روی هم رفته مورخین ایرانی و عرب که در دوره های اسلامی تألیفات کرده اند در هر موردی که يك تن از پیشوایان ملت ایران جنبشی برپای کرده و بر تازیان بیرون آمده است نتوانسته اند که مقصود وی و حقیقت نهضت او را بدست آورند و همین جهت جنبش وی را جنبه بد مذہبی و بی دینی و زندقه داده اند و هر کس را که بر خلیفه تازی سرخاسته است زندقی و ملحد و کافر و بد دین خوانده اند و نم شریف و خاطر گرامی او را بتهمت و افترا آلوده اند، دربار بابك خرم دین نیز همین ماملت را رو داشته اند ولی درین زمان که ما از آن تعصب خلیفه پرستی و قبول سلطه بیگانگان وارسته ایم و بدیده تحقیق بر تاریخ دیار خویش می نگریم بر ما آشکار می شود که این مردان بزرگ را اندیشه ای جز رهایی از یوغ بیگانگان نبوده و این همه طغیانهای بیایی که مخصوصاً در سیصد سال اول دستبرد تازیان بر ایران در تاریخ نیاکان خویش می بینیم جز برای نجات ایران نبوده است .

از سال ۱۶۲ که خرم دینان بخروج آغاز کرده اند تا سال ۲۲۳ که بابك کشته شده است پیوسته باعمال بغداد در زد و خورد بوده اند . تا سال ۲۱۷ با در ستادگان مامون می جنگیده اند و تا سال ۲۲۳ با سپاه معتصم در جنگ بوده اند .

مؤلف مجمل فصیحی آغاز خروج خرم دینان را در سال ۱۶۲ مینویسد و گوید : ابتدای خروج خرم دینان در اصفهان و باطنیان با ایشان یکی شدند و از این تاریخ تا سنه ثلثمائه (۳۰۰) بسیار مردم بقتل آوردند .

ظاهر آن سال ۱۶۲ نخستین سال است که خرم دینان در ایران ظاهر شده اند و در حدود اصفهان بیرون آمده اند و سپس سی سال بعد یعنی در سال ۱۹۲ خرم دینان آذربایجان جنبشی کرده اند و سپس نه سال بعد یعنی در سال ۲۰۱ بابك پیشوائی ایشان بیرون آمده است . گویا نه سال اول یعنی از ۱۹۲ تا ۲۰۱ مدت پیشوائی جاویدان بن شهرک است که پیش ازین ذکر او رفت و از آن پس تا ۲۲۳ مدت بیست و دو سال بابك پیشوای ایشان بوده است و اینکه طبری مدت استیلای ایشان را

سی سال می نویسد از آغاز خروج جاویدان شمار کرده است و مورخین دیگر که بیست سال نوشته اند مدت پیشوائی بابک را تخمین کرده اند .

ازین قرار تقریباً مسلم می شود که خرم دینان نخست در نواحی اصفهان ظاهر شده اند و پس از آن در نتیجه سخت گیریهای خلفا با تمام آن گروهی که در حدود اصفهان بوده اند بدین نواحی آذربایجان گریخته اند و در کوهستان سخت خود را پناذاده اند یا اینکه تنی چند از ایشان بدان ناحیت رفته و مردم آن دیار را بآئین و مسلک خود جلب کرده اند . تا زمانی که مامون زنده بود چندان بر ایشان سخت نگرفتند زیرا که مامون از میان خلفای بنی العباس این امتیاز را داشت که سلیم النفس و مهربان بود و از خونریزیها و سخت گیریهای بی حد که دیگران از خاندان وی بد آن بدنام شده اند پرهیز می کرد و چون از مادر ایرانی زاده بود و بکوشش ایرانیان بر برادر خود چیره شده و بخلافت رسیده بود و رجال بزرگ دربار وی فضل و حسن پسران سهل و احمد بن ابی خالد و خاندان حسین بن مصعب یعنی طاهر و برادران و پسران و برادرزادگان وی که رشته سلطنت او بدست ایشان بود همه ایرانی بیدار و دلسوز نسبت به موطنان و آب و خاک پدران خود بودند او را هم بدین خوی و خصالت برانگیخته بودند ولی چون معتصم بخلافت رسید آن سیاست دگرگون شد و چند تن از پیشوایان ترک چون اشناس و ابناخ و بوغای کبیر در دربار وی راه یافتند و آن بکرتگی و اتحادی که خانواده برمکیان در میان ایرانیان دربار بغداد اساس نهاده بودند و پس از ایشان مانده بود پس از مامون بتفاتی بدل شد و میان افشین و خاندان طاهریان رقابت شدیدی آشکار گشت . افشین خیدربن کاوس شاهزاده ایرانی بود که از ماوراءالنهر باسیری بغداد آورده بودند و تعصب ایرانی شدید داشت و از آئین و آداب پدران خویش دست ننشسته بود حتی قرابن در میان هست که مذهب مانی داشته و در تمام مدتی که در بغداد بوده همواره اندیشه دیار خویش می بچته و ازدور بودن از خاندان پدران خود دلگیر بوده و آرزو داشته است که بخراسان و ماوراءالنهر باز گردد و قلمرو پدران خود را بدست گیرد و چون عبدالله بن طاهر حکمرانی خراسان داشت و او را از این اندیشه مانع بود و پسر عم پدرش اسحق بن ابراهیم بن مصعب امیر بغداد و یکی از متنفذترین رجال دربار معتصم بود و وی نیز رقیب بزرگ افشین بشمار می رفت افشین درصدد برآمد که عوامل ایرانی دیگر را بخویش جلب کند و از یک سوی بابک خرم دین و از سوی دیگر مازیار پسر قارن حکمران طبرستان را با خویش همدمت، و با طاهریان دشمنی کرد و ایرانیان دیگری که در بغداد متنفذ بودند چون محمد بن حمید طوسی و یحیی بن معاذ و عیسی بن محمد بن ابی خالد و علی بن صدقه و علی بن هشام گاهی بسوی طاهریان و گاهی بسوی افشین مایل می شدند و آن اتحادی که در دربار بغداد در میان ایرانیان بود بتفاتی بدل شد که از یک سوی طاهریان و از سوی دیگر افشین و از یک سوی ترکان باهم کشمکش داشتند و ازین حیث زبان بسیار بایران رسید و چون در میان ایرانیان نفاق افتاد قهرآ تازیان بر ایشان غلبه کردند .